**نقد و ژورنالیسم**

**اکسیری فرد، محمود**

در برهه‏ای زندگی می‏کنیم که زایش آگاهی، مهم‏ترین شاخصه سیاست‏های فرهنگی جهان شده‏ است.به ناچار ما نیز از این سیاست‏ها متاثر شده‏ایم و اندک‏اندک این هراس بر اندیشه سایه می‏اندازد که‏ بازنمودهای فرهنگی-به‏ویژه بازنمایی‏های دیداری‏ و شنیداری رسانه‏ها-ما را در گردابی از تن‏آسانی و رخوب فروبرند.

سال‏هاست که برنامه‏های رادیو،تلویزیون و دیگر رسانه‏های دیداری و شنیداری-همچون سینما یا موسیقی-انسان معاصر را آماج محصولاتی‏ پرزرق‏وبرق،هیجان‏آمیز،پرجاذبه و فریبنده قرار داده‏اند.رمزگان این محصولات پیرامون لذت، رابطه جنسی،رخوت،خلسه و تعلیق روانی ساخت‏ یافته‏اند.

این همه به زیرکی چنان طرح‏ریزی شده‏اند تا پرسش‏های سنتی از سیاست و حاکمیت را محو کرده و بستری برسازند تا سیاست،آن‏گونه که ما می‏شناختیم محو شود و خاطر سوژه آگاه(سوژه‏ای‏ که درون ذهنیت و سیاست را درهم ذوب می‏کند و آگاهی را به کنش سیاسی پیوند می‏زند)برای‏ همیشه به گورستان تاریخ بسپرند.

این خط مشی فرهنگی در پی سیاست‏زدایی از انسان معاصر و سرگرم کردن او به دغدغه‏های پوچ‏ و رقت‏انگیز است تا از آن رهگذر دیگر کسی به آینده‏ خود و آینده نظام‏های سیاسی نیندیشد؛تا دیگر هیچ‏کس نپرسد ما برای که،برای چه و چرا کار می‏کنیم و چه افق‏های تیره‏ای امیدهای آینده را در خود فروبلعیده.بی‏تردید آنچه در این بین بی‏رحمانه‏ قربانی می‏شود آگاهی ناب سوژه،سازوکارهای‏ اندیشمندانه و همه بینش‏های حیات‏بخش سیاسی‏ است.اکنون سوژه به محاق مخاطره‏ای مرگبار فرورفته و همه نیروها،دست‏اندکار کار توطئه‏ای‏ شده‏اند که اصیل‏ترین امکانات اندیشه انسان را به‏ مرگ تهدید می‏کند؛سوژه در خطر مرگ است. برخلاف فلاسفه و شعرا که ممکن است در اندوه‏ این گذشته از دست رفته-خاطره‏ی دوردست از سوژه‏ای آگاه و منتقد-شعر و فلسفه بسرایند،بنا به‏ ایجاب سنت روشنفکری باید از این گذشته اسطوره‏ ساخت و برای احیای آن به نقدی کوبنده از همه‏ شرایط حاکم بر جامعه روی آورد.

در این میان ژورنالیسم(مطبوعات آزاد)شاید یگانه راه برون رفت و آخرین سنگر تخریب‏نشده‏ای‏ است که از رهگذر آن می‏توان سرکش‏ترین انتقادها و برنده‏ترین نقدها را به یاری منطق زبان و نیروی‏ سحرآسای کلمات(نیرویی که همچنان حامل‏ جادوی جهان باستان است و بی‏درنگ به کنش‏ تبدیل می‏شود)علیه نیروهای انسان‏ستیز جهان‏ معاصر روانه ساخت.

هم‏اکنون بیم آن می‏رود که سوژه رفته‏رفته‏ از هرگونه آگاهی سیاسی تهی شده و بازیچه‏ قدرت‏های حاکم شود تا جز میل و لذت،انگیزه‏ جنسی و مصرف،هیچ دغدغه‏ای نداشته باشد. سیاست نیز در این میان آخرین نفس‏های خود را می‏کشد.در این مقوله مراد از سیاست،درگیری‏های‏ حزبی و گروهی،کشمکش برای قدرت یا تضاد منافع نیست.سیاست در دست ژرف‏ترین اندیشه‏ها قابل‏رویت است؛تلاشی آگاهانه برای ساختن‏ آینده‏ای هرچه روشن‏تر در افق جامعه و حساسیتی‏ برافروخته برای آینده‏های محتملی که آزادی و انسانیت و معنا را در خود تعریف می‏کنند و انسان‏ بودن انسان را آن‏گونه که می‏خواهند،می‏سازند.

این مقاله جستارهایی پراکنده و پریشان در باب نقد و ژرونالیسم است.شتاب و دگرگونی‏های‏ سرشته در جهان معاصر دیگر فرصتی برای تاملات‏ دقیق،ریاضی‏گونه یا دکارتی باقی نمی‏گذارد؛ آنچه می‏ماند عصیان ذهنی است بریده و بی‏تاب‏ که بی‏امان و در پی خلق معنا و زنده ماندن در محیطی مالامال از خصومت و حادثه است.این‏ مقاله نیز به سبکی مشابه می‏کوشد نقد و ژورنالیسم‏ را در فضایی لبالب از آشوب،تحلیل کند.این مقاله‏ توصیفی برآشفته و سوزان از فرهنگ معاصر جهانی‏ است که بی‏درنگ می‏کوشد نقد را به ژورنالیسم‏ پیوند دهد و بدان واسطه آخرین انسان‏ها را از امواج‏ خشونت‏بار سیاست‏های فرهنگی معاصر جدا کند. در این مقال دسته‏بندی ژورنالیسم را به روزنامه‏ها و دیگر نشریات منحصر می‏کنم که غالبا با عنوان‏ مطبوعات شناخته می‏شوند و در فرم نوشتاری و با فاصله‏های زمانی منظم عرضه می‏شوند.بلاگ‏ها را از این گردونه حذف می‏کنم؛آنها خود باب تازه‏ای‏ می‏طلبند.

در این جهان،ناوگان بزرگ‏ترین آرمان‏های‏ سیاسی به‏گونه‏ای اندوهبار به گل نشسته و آنچه‏ باقی‏مانده تلاش رنگ‏باخته واپسین انسان‏ها برای دستیابی به رفاه و کامیابی و لذت است.آنجا که آرمانشهرها و ایدئولوژی‏های غول‏آسا غروب‏ می‏کنند،افق‏های تجربه برای کامیابی‏ها و لذت‏های‏ حقیر فردی گشوده می‏شود؛لذت‏هایی چنان خرد و حقیر که فراتر از خود به هیچ‏چیز دلالت ندارند؛ لذت‏هایی که در خود بسته می‏شوند و جز«مرگ» دلالتی ندارند.از این چشم‏انداز می‏توانید به سادگی، اندیشه‏های پیچیده و سترگ سیاسی را فراموش‏ کنید و از دیدن فیلم‏هایی همچون غریزه اصلی، مرد عنکبوتی،یانگوم یا میوه ممنوعه لذت ببرید یا اینکه خود را به اجرای دلفریبی از مدونا یا گوگوش‏ بسپارند.

اکنون در دورانی زندگی می‏کنیم که دیگر هدف‏های مشترک و آرمانشهرهای سیاسی‏ جاذبه‏ای ندارند؛ایدوئولوژی‏ها دست به خودکشی‏ زده‏اند و نظام‏های فراگیر اعتقادی زیر آوار متافیزیک‏ مدفون شده‏اند.آنچه مهم است،منافع است و دیگر هیچ.دیگر مهم نیست قدرت و استیلا و از آن کدام‏ ایدوئولوژی،سیاست یا نظام است؛آنچه اهمیت دارد این است که«فرد»بتواند به کمال کامیابی نایل‏ شود و در لذت سرشار مصرف غوطه‏ور شود.

در این بین سیاست به نتایجی که بر زیست‏ -جهان‏های فردی باقی می‏گذارد فرو کاسته و دیگر دغدغه‏ای برای حقیقت و معنا یا اندیشه‏ای برای‏ آرمان باقی نمانده.آنچه به چشم می‏آید سیطره‏ بی‏چون‏وچرایی رسانه‏های دیداری و شنیداری‏ است؛رسانه‏هایی که با تمام توان می‏کوشند انسان‏ را به نشئگی روحی فروکشند و در هیاهوی صدا و تصویر،در انفجار و هیاهو فرد را از واقعی‏ترین‏ مسائلی که پیرامون او است جدا کنند.آنچه به‏ نام واقعیت در رسانه‏های دیداری و شنیداری‏ بازتاب می‏یابد،نسخه‏ای منفی از واقعیت است که‏ می‏کوشد همه‏چیز را در ابتذال سطوح نگاه داشته‏ و ما را از هرگونه استعلایی برهنه کند.آنچه در این‏ وانفسا تا اندازه‏ای ایمن باقی‏مانده و می‏توان آخرین‏ ردپای ناپیدای سیاست و اندیشه راستین سیاسی‏ (اندیشه‏ای معطوف به تمامیت حیات جمعی)را در آن یافت،نشریات‏اند.

این مقاله می‏کوشد آخرین بازمانده‏های آگاهی‏ سیاسی را در ژورنالیسم بیابد و گامی برای احیای‏ نامتحمل آنچه هانا آرنت با نام«کنش سیاسی‏ مدرن»از آن یاد می‏کرد به پیش نهد.

داستان کجا آغاز می‏شود؟شاید بهترین‏ نقطه آغاز را برای روایت این تراژدی بتوان در فروپاشی کمونیسم در شوروی یافت.هنگامی‏ که قدرتمندترین نسخه کمونیسم در شوروی‏ شکست خورد و جنگ سرد پایان یافت،رقیب‏ سرسخت مارکسیسم بیش از پیش قدرت یافت‏ و سرمایه‏داری که-به‏ویژه-در آمریکا بالیده بود، نیرومندتر از همیشه پایه‏های خود را محکم کرد. از آن هنگام بود که سیستم سرمایه‏داری برای بقا و دوام خود از پیش‏فرضی به راستی کمونیستی بهره‏ جست؛«آزادی و کنش سیاسی همواره در تضاد با آزادی‏های جنسی‏اند و همواره رابطه‏ای معکوس‏ با آن دارند»؛هرچه آزادی‏های جنسی گسترش‏ یابند،دایره آزادی و کنش سیاسی بسته می‏شود. اینجا بود که سرمایه‏داری همه توان خود را به کار بست تا-به تعبیر زیبای شریعتی-«نگذارد کارگر و کارمند و روشنفکر،در لحظات فراغت به اندیشه‏های‏ ضدطبقاتی و ضدسرمایه‏داری بپردازند»،تا«تمامی‏ خلاء و حفره‏های زندگی اجتماعی پر شود».اینجا نقطه‏ای بود که به تعبیر شریعتی«زیبایی و روح و احساس و عشق»به«سکس»تبدیل می‏شوند و آگاهی و اندیشه غروب می‏کنند.

این لحظه،لحظه اندوهبار سیاست‏زدایی از توده‏ها و لحظه انفجار سکس و جنسیت در کانون‏ روابط اجتماعی بود.این لحظه،لحظه مرگ‏ سیاست و مرگ اندیشه‏ها و آرمان‏های سیاسی بود؛ و لحظه‏ای که رفاه و لذت‏های فردی و کامیابی‏های‏ اروتیک-که پیوسته در ارتباطی تنگاتنگ با مرگ‏ و فروپاشی سوژه و مرگ اندیشه و کنش هدفمند قرار دارند،جانشین صاعقه‏های حیات‏بخش کنش‏ سیاسی شد.ناکامی‏ها و تجارب دهشتبار و جنگ‏ جهانی،وحشت نازیسم و سرکوب کمونیسم‏ -همگام با سرخوردگی‏های فراگیر دهه 1960- همگی دست به دست هم دادند تا توده‏های مردم‏ را بیش از پیش از سیاست و کنش سیاسی بیگانه‏ کنند.سیاست‏های فرهنگی سرمایه‏داری و پاره‏ای‏ رویدادهای دیگر-از جمله انقلاب جنسی در اروپا و آمریکا-یکباره به رهایش و انفجار ایماژها و سائقه‏های جنسی در تمامی عرصه‏ها-به‏ویژه در رسانه‏های دیداری و شنیداری-دامن زد؛انفجاری‏ که گدازه‏هایش واپسین تکانه‏های آرمان و انقلاب را بیرحمانه در خود مدفون ساخت.

از این لحظه که نقطه عطف تاریخ سیاست است و گاه با نام پست مدرنیته از آن یاد می‏شود،همه‏چیز چهره‏ای اروتیک به خود گرفت و زیبایی‏شناسی، وجه مسلم حیات اجتماعی شد.به این ترتیب‏ رسانه‏های دیداری و شنیداری(از جمله تلویزیون، سینما و...)به ناگاه ارتقا یافتند و مطبوعات-کم‏ و بیش-به حاشیه رانده شدند.از این پس امواج‏ خروشان ایماژها و تکانه‏های جنسی(در نهایت‏ جذابیت)از شاهراه‏های این رسانه‏ها،سوژه‏های‏ انسانی را آماج هجوم قرار دادند تا هر سوژه(هر فرد)را بدل به سیاهچاله‏ای کنند تا همه‏چیز را حریصانه به درون کشد و دیگر هیچ آوایی برای‏ تغییر،دگردیسی،دگراندیشی یا انقلاب باقی نماند.

پیامدهایی که از این رسانه‏ها به سوژه(کنشگر آگاه‏ منتقد و خودمختار)می‏رسید او را به‏گونه‏ای درون‏ ماندگاری مرگبار فروغلتاند تا سوژه از هرگونه‏ اندیشه انتقادی تهی شود و زیر تکانه‏های سهمگین‏ شهوت،جنسیت،لذت و میل به رفاه،برخورداری و تجمل دفن شود.این همه گام‏به‏گام به سوی محو سوژه تباهی همه امکانات اصیلی که برای سوژه‏ تعریف شده پیش می‏رود؛امکاناتی که در متن‏ اندیشه‏های مستقل و آزاد جان می‏گیرند.

ناگفته پیداست که مطبوعات نیز در این میان‏ ایمن نمانده‏اند؛چه،در مقابل این سیل خروشان‏ و ریشه‏کن هیچ‏چیز پاک و دست‏نخورده باقی‏ نخواهد ماند.کافی است صفحات روزنامه‏ها یا مجلات را ورق بزنید تا با انبوهی از تصاویر روبه‏رو شوید که تعبیه شده‏اند تا بی‏واسطه به‏ ذهنیت افراد رسوخ کنند.اما آنچه در انتهای شب‏ بارقه‏ای از امید باقی می‏نهد،سنت«نقد آزاد»در مطبوعات است.رسانه‏ها به قدری در ماسه‏های‏ نرم جلوه‏های دیداری و شنیداری،زرق‏وبرق، جنسیت و سرگرمی فرورفته‏اند که دیگر سنگینی‏ «سیاست و ایدئولوژی انتقادی»را برنمی‏تابند. امروزه به تعبیر سوزان داگلاس،سینما،تلویزیون‏ و رادیو حامل گونه‏ای«آبله ایدئولوژیک»هستند و تماس با آنان همسنگ آلوده شدن به مهلک‏ترین‏ فریب‏های قدرت حاکم است.کتاب‏ها نیز در حصار آکادمی حبس شده و رفته‏رفته حوزه عمومی را از دست می‏دهند.چنین به نظر می‏رسد که در این‏ لحظه،در این لحظه آماسته از خصومت و بحران‏ که سلطه قدرت‏ها سوژه را به آستانه فروپاشی‏ کشانده است،این تنها مطبوعات‏اند که قادرند در پیشگاه توده‏های مردم-توده‏هایی که به سکوت و واماندگی محکوم شده‏اند-«نقدی آزاد»یا«انتقادی‏ سرکش»از قدرت‏های موجود به پیش کشند و همچنان آتش سرخ پرومته را به دست داشته‏ باشند؛آتشی که نیرنگ‏ها و فریب‏های سرشته‏ در گفتمان‏ها و بازنمایی‏ها را بی‏محابا می‏سوزد و بی‏امان در جست‏وجوی افقی تازه در پهندشت‏ اختقان سیاست و مرگ تجربه زیسته است.آنچه‏ در این مقاله آمده،نگاهی است گداخته به«نقد و ژورنالیسم»آن‏گونه که باید باشد.

گزارش‏ها و تحلیل‏های رادیویی و تلویزیونی‏ همگی به نوعی«قضاوت لحظه‏ای»تن می‏دهند و با نمایش سریع و بی‏وقفه صدا و تصویر در قالب‏ نشانگان ویژه‏ای واقعیت را وانمایی می‏کنند.این‏ وانمایی یا واقعیت منفی،صورت‏بندی‏های اجتماعی‏ و سیاسی را«شی‏ءواره»می‏کند و مخاطبان را از نگرش انتقادی تهی می‏کند.آنچه این رسانه‏ها عرضه می‏کنند،نه به مثابه واقعیت بازنموده بلکه به‏ عنوان واقعیت عریان تجربه می‏شود.

در این وانفسا تنها مطبوعات و قدرت ویرانگر ژورنالیسم است که می‏تواند بار دیگر سیاست و کنش را در افق آگاهی انسان ذوب کند.

در این افق فروبسته که واماندگی صدا و فریبندگی تصویر همه‏چیز را در افسون تام و تمام‏ صورت‏بندی‏های گفتمانی ذوب می‏کند،تنها کلمات‏اند که هنوز جادوی دیرپای جهان باستان را در خود به ودیعه نگاه داشته‏اند؛قدرت خلق واقعیت‏ در زبان؛قدرت«نامیدن»و«به وجود آوردن»؛ قدرتی سحرآسا که با آن«هر توصیفی»از وضع‏ موجود«با تغییر»وضع موجود گره می‏خورد و در آن هر بیانی از«واقعیت‏ها»به ساختن«ایدئال‏ها» نیل می‏کند.

در این جهان سیاست زدوده،یگانه راهکار برون‏رفت از بن‏بست‏هایی که آگهی را در خود فرو کشیده(و آن را مرده به دنیا می‏آورند)احیای سنت‏ فراموش شده«نقد و روشنگری»است.

این قند خواستار براندازی یا ساختن نظام‏های‏ سیاسی غول‏آسا نیست؛تنها در پی بازگرداندن‏ زبانه‏های فروزان آگاهی سیاسی به ساحت‏ فراموش شده سوژه‏هایی است که در بستر بازنمایی‏های فرهنگی(و سیاسی)حاکم به‏ فرسایش و تباهی سوق داده می‏شوند و رفته‏رفته از هرگونه آگاهی و بینش راستین سیاسی و اجتماعی‏ خالی می‏شوند.ژورنالیسم هماره باید با ایمانی راسخ‏ به«نقد»دم‏برآورد.نقد،راهگشای گنج گمشده‏ای‏ است که ژورنالیسم هماره بی‏تاب یافتنش بوده. حقیقت-که به اعتقاد بسیاری جوهره ژورنالیسم‏ است-تنها در بستر نقد و انتقاد جان می‏گیرد.این‏ بیان آشکارا هنگامی رنگ واقعیت می‏گیرد که به‏ یاد بیاوریم ایدئال‏ها و آرمان‏ها در خلأ یا فضایی‏ خیلی متحقق نمی‏شوند؛این آرمان‏ها و آرزوها هماره ناچارند در تاروپود واقعیت رنگ و بو بگیرند. این تلاش برای«تحقق آرمان‏ها در متن واقعیت‏ است که حقیقت زمانه را آشکار می‏سازد و به این‏ خاطر است کحه نیل به هر آرمان و ایدئالی-و در پی آن درک حقیقت زمانه-به بهای ویران کردن‏ واقعیت‏های موجود تمام خواهد شد.(یا اگر می‏پسندید اصلاح واقعیت‏های موجود).

این نقد فراتر از همه مجادلات بی‏فرجام سیاسی‏ یا درگیری‏های حزبی و منفعتی بیش از هر چیز معطوف به سوژه است و یکسره به رهایش سوژه‏هایی‏ تن می‏دهد که در میل و لذت دفن شده‏اند؛رهایش‏ سوژه در این وضعیت با نقد تام و تمام سیاست‏های‏ فرهنگی،سیاست‏های اجتماعی،خط مشی رسانه‏ها و عملکرد دولت در همه حوزه‏های اجتماعی به‏ سرانجام می‏رسد.غایت این نقد،آگاه‏سازی سوژه از تمامی مخاطرات و کاستی‏هایی است که در لوای‏ نظام‏های سیاسی به آگاهی و کنش انسان تحمیل‏ می‏شوند.

آنچه این نقد می‏طلبد آگاه ساختن‏ سوژه‏هایی است که در همه‏ بازنمایی‏های فرهنگی،سیاسی و اجتماعی یکسره از واقعیت بیگانه‏ شده‏اند.این نقد به بازی زبان و واژه‏ها،منطق و قدرت ویرانگر کلمات را به کار می‏بندد تا با تفسیری‏ سوزان از همه وضعیت‏های جاری، بی‏محابا به تمامی سازوکارهای‏ سرشته در قدرت و بازنمایی،یورش‏ برده تا هرآنچه می‏تواند ویران سازد. دسته‏بندی نقدها به«نقد سازنده» و«نقد ویرانگر»بی‏حاصل است. رسالت نقد،تخریب و بازسازی،لرزه در انداختن و دوباره ساختن است.نقد در ابتدا هرآنچه در چنته‏ دارد رو می‏کند،ساختارهای موجود را در هجومی‏ پرهیاهو برآشفته می‏کند و در انتها درو کند.این‏ نقد،اسطوره از دست رفته ژورنالیسم و میراث‏ بی‏بهایی است که ژورنالیسم باید بار دیگر در متن آن‏ ببالد و قامت برافرازد.

در بستر پویای این نقد بیش از آنکه سیاست‏ به مثابه سیاست مجسم شود،بازنمایی به‏ مثابه سیاست،امر اجتماعی به مثابه سیاست، زیبایی‏شناسی به مثابه سیاست و وانمایی‏های‏ رسانه‏ای به مثابه سیاست رنگ می‏گیرند.این همه‏ مستلزم مرکززدایی از رویکردهای سنتی به سیاست‏ و روی‏آوردن به معنایی بدیع و بی‏بدیل از سیاست‏ است.سیاست،چیزی نیست که به عملکردهای‏ سیاستمداران محدود شود؛سیاست در کنش‏ دولتمردان بسته نمی‏شود و گام‏ها فراتر می‏رود؛ سیاست در تاروپود به‏هم‏بافته تمامی بازنمایی‏های‏ رسانه‏ای،انتظام زیست-جهان‏ها،معنا و تجارب‏ ریز و درشتی تنیده شده که در حیات جمعی-و نیز فردی خود-لمس می‏کنیم؛سیاست،رویدادی‏ است که به تجربه زیستن تحمیل می‏شود؛سیاست‏ در هر کنشی که ابعاد حیات اجتماعی را متاثر کند موج می‏زند.ازاین‏رو است که امروزه سیاست‏ نه‏تنها در کنش سیاستمداران یا دولتمردان بلکه در پیش‏پا افتاده‏ترین بازنمایی‏های رسانه‏ای خودنمایی‏ می‏کند.با گسترش شبکه‏های ارتباط(فردی و جمعی)ما به آستانه‏ای رسیده‏ایم که هر بیانی-به‏ ویژه بیان‏های رسانه‏ای-چهره سیاست به خود گرفته‏اند.در این معنا سیاست بر تمامی ابعاد زندگی‏ سایه انداخته است.بدین‏سان کنش نقد نیز باید از بینش‏های کهنه و رنگ‏باخته از سیاست فاصله‏ بگیرد و معنایی تازه از نقد و سیاست را در ژورنالیسم‏ متبلور سازد.بدیهی است که دیگر«نقد تنها معطوف به مسائل سیاسی محض نیست».ازاین‏رو روزنامه‏نگاران باید در گستره‏ای وسیع‏تر سیاست را در همه وقایع مهم حیات اجتماعی و حوزه عمومی‏ لمس کنند؛چرا که هم‏اینک«ژورنالیسم بدل‏ به عنصری کلیدی در شکل‏دهی به ساحت‏های‏ شناخت در زندگی شده است».

چنین نقدی مرز نمی‏شناسد و هماره دیوارها را فرو می‏ریزد تا بازنمایی و سیاست و روزمرگی را در هم ذوب کند.ادوارد سعید می‏نویسد:«جان مایه‏ تفسیر،مستلزم واکنشی دیالکتیک بر جوشیده‏ از یک آگاهی انتقادی است که به راستی شایسته‏ چنین نامی باشد.بایستی به جای پایبندی به‏ تخصص و خودداری از مداخله،فعالانه به مداخله‏ای‏ توانمند تن دهیم،مرزها و موانع را پشت سر نهیم و دقیقا آنجا که تعمیم دادن ناممکن به چشم می‏رسد، قاطعانه تعمیم دهیم.بدین‏رو نخستین مداخله‏ای‏ که باید به آن همت گمارد عبور از ادبیات است‏ (ادبیاتی که درون ذهنی و ناتوان انگاشته شده)تا [بتوان‏]به سپهرهای هم‏ارز در ژورنالیسم و فرآوری‏ اطلاعات گام نهاد؛آنجا که بازنمایی،چهره‏ای‏ قدرتمند و حقیقی به خود می‏گیرد».

به‏زعم سعید باید هماره از مرزها گذشت،اخلاق‏ حرفه‏ای را زیر پا گذاشت و با تعمیم دادن،چیزهایی‏ را که به ظاهر بی‏ارتباطند،به یکدیگر مرتبط ساخت.فرهنگ،سپهری‏ درهم تنیده از رشته‏های ناپیدای‏ ارتباط است که همه عناصر زندگی‏ را به یکدیگر متصل می‏سازد. رابطه‏هایی که میان بازنمایی و سیاست،نقد و آگاهی و سائقه‏ جنسی و مرگ به چشم می‏خورند، شاخصه‏های فرهنگ امروزین ما هستند.گمان می‏کنم رسالت نقد و ژورنالیسم نیز در این سطح،افشای‏ این خطوط پنهان و روابط ناپیدایی‏ است که میان این عناصر وجود دارد، تا توده‏های مردم را از آینده‏های شومی که فراوری‏ آنان گسترده آگاه سازد و نسبت به مرگ امکانات‏ اصیل انسان هشدار دهد.

سعید ما را به جای فرامی‏خواند که همه‏ صداها برای مردم و برای آینده مردم لب به سخن‏ می‏گشایند؛جایی که هیچ‏کس در لاک تخصص‏ فرو نرفته و برای آینده خود و سرنوشت مردمی‏ که با آنان بالیده است بی‏تفاوت نیست.بی‏تردید بزرگ‏ترین دغدغه سعید،نابرابری در بازنمایی‏ها و بازنمایی‏های تبعیض‏آمیز بود.در ژورنالیسم نیز باید از نقطه‏ای خارج از ژورنالیسم به نقد و سیاست‏ روی آورد و به‏ویژه بازنمایی‏های رسانه‏ای را به‏ پرسشی کوبنده خواند.

ژورنالیسم علاوه بر ساختن و سازمان دادن‏ به شناخت شهروندان،حامل رسالتی اخلاقی و ایدئولوژیک است.اینجاست که می‏توان هم صدا با سعید،اسپیواک و بسیاری دیگر بیان داشت‏ که سیاست و ایدئولوژی دیگر در مواضع ثابت‏ و بی‏تحرکی که مدل‏های سنتی ارائه می‏دادند ساکن نیستند،بلکه در فضایی چندگانه و التقاطی‏ از زیبایی‏شناسی و رویداد اجتماعی و معنا در گردش‏اند.از این چشم‏انداز،ادوارد سعید یکی از درخشان‏ترین تعاریف را برای منتقد ارائه می‏کند:

«ماتیو آرنولد،منتقد را با واژه بیگانه وصف‏ می‏کند؛کسی که در رسته‏ای مشخص جای‏ نمی‏گیرد.او کم‏وبیش همیشه در جنبش و تکاپو است.دورنمای تبعید برای من بی‏اندازه حیاتی‏ جلوه می‏کند،چرا که سرانجام به نقطه‏ای می‏رسید که درمی‏یابید تبعید،بازگشتی ندارد.اگر تبعید را این‏گونه ببینید،دستاویزی بس قدرتمند خواهید داشت...اگر تبعید را همیشگی بدانید-چه در معنای لفظی،چه با دلالت‏های روشنفکری-بیش‏ از پیش امیدبخش خواهد بود،گرچه ممکن است‏ دشوار و طاقت‏فرسا باشد.به این ترتیب از حرکت‏ سخن می‏گویید،از بی‏خانمانی،آن‏گونه که لوکاچ در کتاب خود در نظریه رمان ابراز می‏دارد؛«بی‏خانمانی‏ استعلایی»که می‏تواند پیام‏بخش آرمانی باشد تا آن‏ را به نقد پیوند زنم.»

آنچه در این بیان خودنمایی می‏کند،پیوند دو ایده«نقد»و«تبعید»است.منتقد بایستی بی‏وقفه‏ در تبعیدی تلخ و دردناک باشد تا بتواند همه چیز را آن‏گونه که باید،نقد کند.این تبعید،تبعیدی است‏ مطلق،تبعیدی است به پهنای جغرافیا و طول تاریخ، تبعیدی که روشنفکر را به بیگانگی می‏کشد و نقد را ممکن می‏کند.در این بیان بن مایه اندیشه گئورک‏ لوکاچ مشهود است:«شی‏ءوارگی».لوکاچ بر این‏ عقیده بود که آگاهی اجتماعی که ساخته‏ دست انسان‏اند،به مثابه اموری فراانسانی،تجلی‏ اراده الهی،جاودانه یا تغییرناپذیر نمودار می‏شوند و صبغه تاریخی و گذرای آنها از نظر دور می‏ماند. این‏گونه انسان از آگاهی انتقادی نسبت به این‏ واقعیت‏ها محروم می‏شود و آگاهی در چارچوبه‏های‏ وضع موجود طلسم می‏شود.این امر راه را بر هرگونه‏ دگرگونی یا اندیشه تغییر مسدود می‏کند.به همین‏ خاطر لوکاچ از«بی‏خانمانی استعلایی»دم می‏زند؛ ایده‏ای که بی‏درنگ سعید را به«تبعید»می‏رساند.

«تبعید»ی که سعید از آن سخن می‏گوید گونه‏ای کوچ‏نشینی اندیشمندانه است.ادوارد سعید از اندیشه مهاجر دفاع می‏کند؛اندیشه‏ای‏ که پیوسته در حرکت و کوچ است و همواره‏ میان سنت‏ها جابه‏جا می‏شود.این اندیشه مرز نمی‏شناسد،خانه‏ای ندارد،تعلقی ندارد؛همواره‏ میان مرزها،سنت‏ها و وابستگی‏ها شناور است؛ پیوسته مرزها را نقض می‏کند؛حوزه‏های اندیشه‏ را تلفیق کرده و می‏کوشد برخلاف اصول تخصص‏ به بینشی میان رشته‏ای دست یابد و سپهرها را به یکدیگر متصل کند تا به فهمی هرچه کامل‏تر از پدیده‏های سیال و پیچیده جهان معاصر دست‏ یابد.به این خاطر است که سعید-استاد ادبیات‏ تطبیقی-همواره کوشید ادبیات را به تمامی‏ سپهرهای اندیشه(سیاست،فرهنگ،تاریخ، ایدئولوژی،الهیات،رسانه،موسیقی و...)مرتبط سازد و از نگرش‏های متصلب،تخصصی و حرفه‏ای- به معنایی که این روزها رایج است-پرهیز کند.این‏ مقاله را درباره«نقد و ژورنالیسم»با نقل‏قولی از استاد نقد،کارل مارکس به پایان می‏رسانیم.مارکس توجه‏ ما را به مؤلفه‏هایی معطوف می‏دارد که بدون آنها نقد«عقیم»شده و از تکانه‏هایی انتقادی-که وجه‏ تمایز نقدانه-خالی می‏شود.این مؤلفه‏ها ضرورت‏ نقد و سنگ‏بنای نقدانه و بدون آنها نقد به سرنوشتی‏ دهشت‏بار محتوم می‏شود و جز تداوم تخریب و تباهی نمی‏تواند کاری از پیش ببرد(ولی می‏بینیم‏ که چگونه بسیاری از نقدهای امروزین به این‏ سرنوشت دچار شده‏اند).مارکس در یکی از نامه‏های‏ خود با عنوان«به سوی نقد بی‏امان هرآنچه هست» نوشت:«ما نمی‏خواهیم به آینده وجهه‏ای خشک و جزم‏اندیشانه دهیم؛ما تنها می‏خواهیم جهان جدید را از لابه‏لای نقد جهان قدیم بیرون بیاوریم...اگر پی‏ریزی آینده و بیان راهکارهای حاضر و آماده کار ما نباشد[که نیست‏]به روشنی درخواهیم یافت که‏ چه باید کرد.من از نقد بی‏امان هرآنچه هست سخن‏ می‏گویم؛بی‏امان به دو معنا:که نقد از نتایجی که به‏ بار می‏نشاند نهر اسد و از ستیز با قدرت‏های حاکم نیز واهمه‏ای به دل نداشته باشد.»

متن کامل را در همشهری آن‏لاین بخوانید

ژورنالیسم رادیویی

شاید وقتی از«ژورنالیسم رادیویی»سخن گفته می‏شود،برای برخی افراد این عبارت چیز تازه‏ای‏ به نظر آید اما در کشورهایی که رادیو در آنها پیشرفت بسیار داشته است،ژورنالیسم رادیویی‏ رشته‏ای تحصیلی است که فارغ التحصیلان آن فرصت‏های شغلی فراوانی را در رادیوهای‏ خصوصی و دولتی در اختیار دارند.تفاوت ژورنالیست رادیویی با کارکنان رادیویی-که امروزه‏ در ایران با عناوین شغلی مختلف مشغول به کارند-در آن است که ژورنالیست رادیویی مسلط به فنون رادیویی و شبکه‏های چندرسانه‏ای است.درحالی‏که کارکنان رادیویی،هریک تنها برای انجام دادن یک وظیفه توانمندی دارند.این نوشتار در پی تبیین نسبی مباحثی است که‏ ژورنالیست رادیویی برای توفیق در پیشه خود باید از آنها آگاه باشد.

دکتر محمد اخگری

گسترش و فزونی وسایل ارتباط جمعی‏ در«عصر رسانه‏ها»،علم روزنامه‏نگاری را متحول و متکثر کرده است.امروزه ژورنالیسم‏ فقط دربرگیرنده رسانه‏های مکتوب نیست‏ بلکه رسانه‏های جدیدتر چون اینترنت را نیز شامل می‏شود.رسانه رادیو در تعامل با دیگر رسانه‏ها عرصه‏های تازه‏ای را تجربه می‏کند که«رادیوهای اینترنتی»تازه‏ترین انواع‏ رادیوها در گستره رسانه‏های جدید است.به‏ نظر نیل پستمن (Neil Postman) ما«تا سر حد مرگ،اطلاعات کسب می‏کنیم».او وضعیتی را توصیف می‏کند که مدت‏هاست‏ شاهد آن هستیم؛«این همه اطلاعات تاکنون‏ وجود نداشته است.سیلی از اطلاعات و همزمان اطلاعاتی فشرده و درهم تنیده در ذهن ما فرومی‏ریزد.اما درواقع،مقدار زیادی‏ از این اطلاعات بی‏استفاده رها می‏شوند.از میزان استفاده شده نیز تنها اندکی به صورت‏ شنیداری قابل درک هستند و حد اکثر کاربرد آنها در رایانه و یا به صورت اطلاعات صرف‏ است».1

شنیداری بودن رسانه رادیو،اگرچه به‏ اطلاع‏رسانی خطی منجر می‏شود و اطلاعات‏ به اجبار به دنبال هم و نه همزمان در اختیار مخاطب قرار می‏گیرد اما تخیل مخاطب را برمی‏انگیزد و به‏ویژه در برنامه‏های عمیق‏تر، رادیو را به رسانه‏ای برای انجام دیالوگ بدل‏ می‏کند.همین ویژگی‏ها،شاخه‏ای جدید از ژورنالیسم را طرح می‏کند که به ژورنالیسم‏ رادیویی مشهور است.اکسل بوخ هلتس و والتر فن لاروش،ژورنالیسم رادیویی را این‏گونه‏ معرفی می‏کنند:«روزنامه‏نگار رادیویی همان‏ ویژگی‏های روزنامه‏نگار تلویزیونی یا مطبوعاتی‏ را داراست.روزنامه‏نگار رادیویی بودن،نیاز به‏ ظاهری جذاب ندارد بلکه فقط صدایی گیرا و مؤثر می‏طلبد؛لازم نیست مانند روزنامه‏نگار تلویزیونی به تصاویر فکر کند و همچنین‏ مجبور نیست مانند روزنامه‏نگار مطبوعاتی‏ عناوین خبری را با لی آوت (Lay out) صفحه‏ متناسب سازد.با این حال باید بتواند سمعی‏ (Akustisch) فکر کند.برای او این پرسش‏ مطرح است که من به عنوان روزنامه‏نگار چه‏ باید انجام دهم که شنونده مرا به عنوان طرف‏ گفت‏وگوی خود بپذیرد و مرا بفهمد،به جای‏ آنکه احساس کند نادیده انگاشته شده است؟ من چگونه باید موضوع را متناسب با رادیو عرضه کنم که شنونده بتواند با گوش‏هایش‏ ببیند؟انجمن روزنامه‏نگاران آلمان در گزارش‏ کار سالانه خود در سال 1996،این فعالیت‏ها را در حوزه شغلی روزنامه‏نگار برشمرده است: «جست‏وجو(گردآوری و سنجش منابع)، انتخاب و پردازش اطلاعات،آماده‏سازی‏ خلاقانه برای رسانه(تنظیم گزارش و تفسیر) و طراحی و انتقال آنها».2

ژورنالیست رادیویی در گام نخست باید با گستره رسانه‏ای رادیو آشنا شود.گستره‏ رسانه‏ای رادیو در سال‏های اخیر بسیار متنوع‏ شده است.گستره رادیویی براساس معیارهای‏ زیر تقسیم‏بندی می‏شود:

-حقوقی(رادیوهای دولتی یا خصوصی)

-جغرافیایی(رادیوهای محلی،منطقه‏ای، استانی،چند استانی،سراسری و بین المللی)

-وضعیت شنود مخاطب(همراه‏3یا متمرکز4)

-محتوایی(برنامه‏های چندموضوعی و تک‏موضوعی)

از نظر نوع برنامه‏سازی نیز رادیوها را در این اشکال تقسیم‏بندی می‏کنند:رادیوهای‏ مناسبتی،رادیوهای تخصصی،رادیوهای کامل، رادیوهای تمرکزی و رادیوهای همراه.

سبک‏ها و انواع مختلف رادیویی با پیدایش‏ رادیوهای خصوصی پدید آمدند که با توجه‏ به انواع مختلف رادیویی بسیار متنوع هستند و این نمونه‏ها نشان می‏دهد که عرصه‏ روزنامه‏نگاری رادیویی تا چه اندازه گسترده‏ است.علاوه بر آن،انواع برنامه‏های رادیویی‏ بسیار متنوع هستند که آشنایی با هریک از آنها و توانایی ساخت آنها برای یک روزنامه‏نگار رادیویی ضروری است.نوشتن برای رادیو و اجرا و تهیه برنامه‏های مختلف همچون‏ نظرسنجی،گزارش،مصاحبه،تفسیر،طنز، فیچر و...ویژگی‏های خود را دارد.به همین‏ سبب در حوزه نویسندگی و اجرای برنامه‏های‏ رادیویی،آثار بسیاری تالیف شده است تا با تبیین و تمایز زبان گفتار از نوشتار،فهم‏ مطالب را برای مخاطب ساده‏تر کند.بنابراین‏ یکی از تفاوت‏های میان روزنامه‏نگاری مکتوب‏ و روزنامه‏نگاری رادیویی،نویسندگی و نوشتار رادیویی است.زبان رادیویی زبان نوشتاری‏ نیست بلکه زبان گفتاری نوشته شده است؛ یعنی اگرچه مهارت‏های نوشتن از رسانه‏های‏ مکتوب گرفته شده است اما این مهارت‏ها در رسانه‏های شفاهی ویژگی‏های خود را دارد.از سوی دیگر،تحولات نوین در حوزه رسانه‏ای، ژورنالیسم رادیویی را به عرصه‏های تازه‏ای وارد کرده است.فناوری دیجیتال و استودیوهای‏ خودکار این امکان را برای ژورنالیست فراهم‏ آورده است تا هم بتواند گوینده باشد،هم‏ کنداکتور برنامه‏اش پخش کند و هم با مخاطبان‏ گفت‏وگو کند.ازاین‏رو امروزه مفسر یا سردبیر رادیو باید با همه مهارت‏های فنی آشنا باشد. در رادیوهای خصوصی برای صرفه‏جویی در نیروی کار از این روش استفاده می‏کنند.برخی‏ صاحب‏نظران معتقدند در این شیوه،وقتی‏ یک نفر هرچه را در لحظه فکر می‏کند به زبان‏ می‏آورد و به همین دلیل از عمق کار کاسته‏ می‏شود،نوع پیش‏پا افتاده‏ای از ژورنالیسم‏ پدید می‏آید که ژورنالیسم دیسک-جاکی‏ (DJ-Journalism) نامیده می‏شود.به هر روی امکانات جدید،مهارت‏های تازه می‏طلبد که این مهارت‏ها نیز خواسته یا ناخواسته به‏ حوزه کار رادیویی وارد شده‏اند.

حوزه جدید دیگری که در سال‏های اخیر با گسترش اینترنت پدید آمده است،پیدایش‏ رادیوهای اینترنتی است.امروزه رادیو دیگر رادیو نیست؛اینترنت و خدمات اضافی‏ دیجیتال از سال 1995،مفهوم رادیو را تغییر داده‏اند.

-اگر رادیو تا امروز تنها رسانه‏ای منفصل و محدود به شنیدن بود،امروز به وسیله اینترنت، تصاویر متحرک،عکس‏ها،رنگ‏ها و حتی‏ تصاویر ویدئویی و انیمیشن و دنیای مجازی، رادیو دگرگون شده است.

-در دنیای نوین چندرسانه‏ای،به مخاطب‏ رادیو به جای«شنونده»،«کاربر»گفته‏ می‏شود.

-در دنیای امروز به جای«گروه مخاطبان‏ رادیو»عبارت«جامعه ارتباطی رادیو»به کار می‏رود.

-هریک از اعضای این جامعه ارتباطی‏ می‏توانند از طریق گفت‏وگوی اینترنتی(چت) و پست الکترونیک با سایر اعضا و مجری ارتباط برقرار کنند.

با کمک ابزار،جهت تبادل داده‏ها،کاربر می‏تواند به صورت غیرمستقیم به جریان‏ پخش رادیویی دست یابد؛مثلا در فهرست‏ انتخاب بهترین عنوان موسیقی،همگام‏ با دیگران می‏تواند تعیین کند کدام قطعه‏ موسیقی باید جلوتر کشیده شود.گام بعدی‏ آن است که عنوان موسیقی درخواست شده‏ توسط شنوندگان از طریق اینترنت،در برنامه‏ گنجانده و با فهرست برنامه تطبیق داده شود. بدین ترتیب شنوندگان می‏توانند با یک‏ کلیک،به‏طور مستقیم قبل از پخش موسیقی، ترتیب عناوین را تغییر دهند.

بدین ترتیب نقش‏ها با یکدیگر عوض شده‏ است؛مجری به عضوی منفصل در برنامه بدل‏ شده است و شاید در آینده در برخی برنامه‏ها، دیگر نیازی به حضور مجری نباشد.درواقع‏ «مدیر داخلی»شنوندگان خواهند بود.آنها با ردوبدل کردن اطلاعات از طریق اینترنت، گرداننده رادیوی خود خواهند بود.درحال‏ حاضر،فقط اینترنت در این وضعیت قرار دارد که بتواند رادیو را از یک ابزار توصیفی صرف‏ به ابزاری ارتباطی بدل کند.بنابراین،علاوه بر ارتباطات بر خط(آن‏لاین)،این امکان نیز میسر است که نه‏تنها رادیو به ارسال پیام بپردازد بلکه‏ پیام را نیز دریافت کند.رادیو امروز به وسیله‏ اینترنت به رسانه‏ای قابل‏رؤیت تبدیل شده‏ است.